

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

«نعم، يشكل الأمر في بعض الأصول العملية، كأصالة الإباحة الشرعية فإنَّ الإذن في الإقدام والاحتحام ينافي المنع فعلاً، كما في ما صادف الحرام، وإن كان الإذن فيه لأجل عدم مصلحة فيه».

استدراك

مرحوم آخوند تا این قسمت بحث، دو راه برای جمع بین حکم ظاهری و واقعی ارائه داده‌اند. در بحث امروز استدراکی دارند، در اینکه این استدراک، از راه اول است یا از راه دوم بین محشین کفایه اختلاف نظر وجود دارد.

غالباً این استدراک را، استدراک از راه دوم قرار داده‌اند. بیان مطلب این می‌شود که راه دومی برای جمع بین حکم واقعی و ظاهری ما ارائه داده‌ایم، عبارت از این بود که حکم واقعی حکمی است که در متعلق آن مصلحت وجود دارد و اراده نسبت به متعلق آن وجود دارد، اما در حکم ظاهری مصلحت در خود انشاء و طریق است.

این جواب و بیان می‌فرمایند در بعضی از اصول عملیه شرعیه مانند اصالة الاباحه جریان ندارد، شارع اصالة الاباحه را بعنوان یک طریق قرار نداده تا بگوییم در انشاء این اصل مصلحتی بعنوان حکم طریقی بوده است. در اصالة الاباحه شارع می‌فرماید: «کل شيء لک حلال حتی تعلم أنه حرام»، آنچه شارع جعل کرده جعل حلیت و اباحه کرده است.

حال اگر فرض کنیم شرب تنن را شک داریم، حلال است یا حرام «کل شيء لک حلال» به ما می‌گوید شرب تنن حلال است، برای ما جعل حلیت در مورد شرب تنن می‌کند. حال اگر فرض کنیم در واقع شرب تنن حرام است. چگونه باید بین اینها جمع کنیم، اینجا که می‌گوییم فرض می‌کنیم صادف الحرام، یعنی در واقع در لوح محفوظ شارع متعال شرب تنن را حرام قرار داده است.

اصالة الاباحه می‌گویند «کل شيء لک حلال»، برای ما حلال قرار می‌دهد، بین جعل این حلیت و آن حرمت و منع واقعی تناقض و تضاد وجود دارد. اجتماع ضدین را در این مورد چگونه می‌توانیم حل کنیم. به بیان دیگر راه دومی که برای جمع بین حکم واقعی و ظاهری گفتیم در اینجا جریان ندارد، بدلیل اینکه گفتیم حکم ظاهری را یک حکم طریقی قرار می‌دهیم و می‌گوییم در خود انشاء این طریق مصلحت وجود دارد.

در این اصالة الاباحه طریقی در کار نیست، بلکه در بعضی از اصول عملیه شرعیه، چون نظر به واقع دارد طریقت مطرح

است، مثل استصحاب، قاعده فراغ، قاعده تجاوز، اصول عملیه شرعیه‌ای هستند که چون نظر به واقع دارند، یعنی وقتی استصحاب می‌کنید استصحاب برای شما طریق به واقع می‌شود، بنابراین در این اصول عملیه شرعیه آن جواب دومی که ما مطرح کردیم جریان دارد.

اما در اصالة الاباحه بعنوان اینکه نظری به واقع ندارد، چون نظر ندارد الان برای ما حلیتی را جعل می‌کند. اصالة الاباحه کاری به واقع ندارد، بنابراین آن راه دوم در این اصل عملیه شرعی جریان ندارد. در اینجا نمی‌توانیم بگوییم در انشاء اصالة الاباحه بعنوان یک حکم طریقی مصلحت است، چون فرض کردیم طریقیتی ندارد. در رابطه با این اشکال چه کنیم؟

جواب سوم به اشکال ابن قبه (راه سوم)

اینجاست که مرحوم آخوند یک راه جمع سوم بین حکم واقعی و ظاهری ارائه می‌دهند که این راه هم در مورد امارات جریان دارد و هم در همه اصول عملیه، چه مثل اصالة الاباحه باشد چند استصحاب و چه قاعده فراغ باشد، در تمام امارات و اصول عملیه این راه حل مرحوم آخوند جریان دارد و آن راه این است.

می‌فرمایند بگوییم آن حکم واقعی یک حکم واقعی فعلی معلق است، این حکم ظاهری یک حکم ظاهری فعلی منجز است.

در مباحث سابقه مرحوم آخوند چنین اشاره‌ای داشتند، می‌فرمودند احکام شرعیه دارای مراحل است، یک مرحله‌ی اقتضاء است. شارع متعال وقتی می‌خواهد حکم وجوبی یا تحریمی را جعل کند، باید ببیند آن فعل ملاک مصلحت دارد یا ملاک مفسده، به این می‌گوییم مرحله‌ی اقتضاء.

بعد از مرحله‌ی اقتضاء نوبت به مرحله‌ی انشاء می‌رسد، شارع بر طبق آن مصلحتی که در فعل وجود دارد یک حکم وجوبی را جعل می‌کند، در مرحله‌ی جعل هیچ گونه تحریکی وجود ندارد، یعنی اینکه شارع مردم را تحریک کند و یا باز دارد، همانگونه که در اصول فقه کلمه‌ی بعث و زجر مکرر بود، هیچ بعثی در کار نیست فقط بعنوان ثبت یک قانون در لوح محفوظ است، مقام انشاء یعنی مقام جعل قانون در لوح محفوظ است.

در مرحله‌ی بعد از انشاء شارع بعث می‌کند، زجر می‌کند، تحریک می‌کند. این بعث و زجر دو صورت می‌توانند داشته باشند که به یک صورت آن می‌گوییم فعلی معلق و به دیگری فعلی منجز می‌گوییم، چون در عبارات مرحوم آخوند هم در این بحث یک اضطرابی وجود دارد، اشکال تناقض و تهافت به مرحوم آخوند شده، حالا بحث را طوری مطرح کنیم که قابل فهم باشد تا برسیم به عبارت ببینیم آیا در عبارت تناقض وجود دارد یا ندارد.

مرحوم آخوند می‌فرمایند حکم وقتی از مرحله‌ی انشاء گذشت به مرحله فعلیت می‌رسد، فعلیت یعنی مرحله‌ی اراده و کراهت، مرحله‌ی بعث و زجر، تحریک می‌کند منتها زمانی تحریک شارع مقید به قید نیست. شارع به لسان پیامبر (ص) یا ائمه علیهم السلام بندگان خود را بعث و تحریک می‌کند و این بعث و تحریک قیدی ندارد. اسم آن را می‌گذاریم منجز فعلی، اما زمانی است که شارع می‌گوید بعث و تحریک من مقید است به اینکه اذن بر خلاف خود من ندهم، یعنی از مرحله‌ی انشاء تجاوز کرده و رسیده به مرحله‌ی ای که بعث و زجر دارد، اما یک بعث و زجر مقید، بعث می‌کند عباد خود را مقید به اینکه اذن بر خلاف از طرف شارع نیامده باشد؛ بنابراین اسم این مرحله را، یعنی حکمی که بعثی و زجری است، اما مقید است به اینکه اذن بر خلاف از طرف شارع نیامده باشد؛ حکم فعلی معلق می‌گذاریم.

حالا در این معلق‌اش، معلق علیه‌اش دو جور در کتاب آمده است، یکجا مرحوم آخوند می‌فرمایند حکم فعلی معلق یعنی بعث و زجری که «لو علم به لتنجز»، اگر مکلف علم به آن پیدا کند از مرحله‌ی فعلی هم تجاوز می‌کند و به مرحله‌ی تنجز می‌رسد. یکجا معلق علیه را علم مکلف قرار داده است، اما در ذیل عبارتشان معلق علیه را عدم اذن بخلاف قرار داده است.

شارع می‌گوید من بعث دارم به انجام نماز جمعه معلق بر اینکه اذن بر خلاف‌اش از طرف خود من صادر نشده باشد و از نظر دقت این حرف دوم درست است و حرف اول باطل است و وجه بطلان آن را هم عرض می‌کنیم و گویا مرحوم آخوند یک عدولی کرده است، یعنی اول حکم فعلی معلق را معلق علیه را علم مکلف قرار داده، دوم و بعدا اضراب و عدول کرده‌اند، معلق علیه را عدم اذن بر خلاف قرار داده‌اند، یعنی شارع می‌گوید این حکم وجوب بر نماز جمعه‌ی من بعث و تحریک در آن است، اراده و کراهت نسبت به این فعل و یا ترک این فعل دارم، اما معلق بر اینکه من در یک دلیل دیگر اذن بر خلاف نداده باشم.

مرحوم آخوند می‌فرمایند ما از همین تفکیک در حکم فعلی که یک حکم فعلی داریم معلق، یک حکم فعلی داریم فعلی منجز، می‌آییم جواب از این اشکال را می‌دهیم، می‌گوییم جایی که اصالة الاباحه شرعیه است و «کل شیء لک حلال» داریم، این حلیت حکم فعلی منجز است، الان آنچه بر شما است همین است.

شما الان باید بگویید تنن حلال است، اما آن حرمت واقعی چون فرض کردیم تنن در واقع حرام است، آن حرمت واقعی حکم فعلی است، اما فعلی معلق بوده یعنی آن حکم معلق بوده بر اینکه شارع در یک دلیل دیگر اذن بر خلاف آن حکم نداده باشد، لذا جمع بین حکم ظاهری و واقعی را ما به این بیان در اینجا مطرح می‌کنیم، این جواب مرحوم آخوند بود.

نتیجه

تا اینجا مرحوم سه راه برای جمع بین حکم واقعی و ظاهری ارائه داده‌اند:

راه اول این بود که در ظاهر حکم تکلیفی نداریم بلکه آن حکمی که داریم وضعی بنام حجیت است.
راه دوم این بود که دو حکم تکلیفی داریم یکی واقعی و یکی ظاهری، منتها واقعی تکلیفی واقعی است و ظاهری‌اش تکلیفی طریقی است.

راه سوم هم این بود که در فعلیت تفکیک کنیم بین فعلیت معلقه و فعلیت منجزه.

توضیح عبارت

«نعم»، این نعم عرض کردم در خارج مطلب اختلاف بین محشین کفایه است که این آیا استدراک از راه اول است یا از راه دوم، غالب آنها گفته‌اند از راه دوم است. که بیان ما در خارج مطلب منطبق بر همین بود که استدراک از راه دوم است.

آنهایی که می‌گویند استدراک از راه اول است، می‌گویند شارع که نگفته اصالة الاباحه حجت است، جعل حجیت برای اصالة الاباحه نکرده است و بنابراین راه اول در اصالة الاباحه شرعیه جریان ندارد. این با عباراتی که مرحوم آخوند دارند خیلی سازگاری ندارد.

راه دوم این بود که بگوییم آن حکمی که در لوح محفوظ است «حکم واقعی ناشی عن الارادة والمصلحة في المتعلق»، اما این حکمی که خبر واحد برای ما بیان می‌کند طریقی است، یعنی در انشاء این طریق مصلحت است.

حال مرحوم آخوند می‌خواهند بفرمایند این بیان، «یشکل الأمر» در بعضی از اصول عملیه، چرا می‌گوید در بعضی از اصول عملیه چون عرض کردیم اصول عملیه دو قسم هستند. اصول عملیه‌ای داریم که نظر به واقع دارند؛ مثل استصحاب و قاعده فراغ.

اصول عملیه‌ای که نظر به واقع دارند، اسم آنها را حکم طریقی می‌شود گذاشت، یعنی طریق به واقع است و لو اینکه در این طریق در متعلقش مصلحت نباشد و در خود طریق مصلحت باشد، اما یک سری اصول عملیه‌ای داریم که اصلاً عنوان طریق و نظر الی الواقع ندارد؛ مثل اصالة الاباحه شرعیه، «کل شيء لک حلال»، این برای ما جعل یک حلیت حقیقه را در مقام ظاهر می‌کند، یعنی الان حقیقتاً برای تو حلال است، اما حقیقتاً در مقام ظاهر، یعنی حالا که شک به حکم واقعی داری.

اینجا نکته‌ای را مرحوم آقای حکیم در کتاب حقائق تذکر داده که چون مرحوم آخوند چون اصالة الاباحه قائل است به اینکه شارع جعل حلیت حقیقه ظاهراً می‌کند، اما حالا که شک داریم شارع می‌گوید حقیقتاً تن را حلال بدان. روی مبنای خودش بعضی اصول عملیه می‌گوید.

«في بعض الأصول العملية، كأصالة الإباحة الشرعية» این اشکال وجود دارد، چرا؟ بیان اشکال این است. «فإن الإذن في الإقدام والاحتحام»، از یک طرف اصالة الاباحه می‌گوید «کل شيء لک حلال»، «اذن ینافی المنع فعلاً»، با آن منع فعلی واقعی. می‌گوییم منع کجا؟ می‌گوید: «کما فی ما صادف الحرام»، حالا فرض کنیم در واقع هم شرب تن حرام است، «کل شيء لک حلال» می‌گوید حلال بین اینها منافات پیدا می‌شود.

باز اشاره می‌کنند به یک بحث دقیق که ما در شریعت دو گونه اباحه داریم: اباحه‌ی اقتضائیه و یکی اباحه‌ی لا اقتضائی است. این اباحه‌های متعارفی که داریم خوردن آب مباح است، خوردن غذا مباح است، پوشیدن لباس مباح است.

این اباحه‌ها که در مقابل وجوب و حرمت بعنوان یکی از احکام تکلیفیه است اباحه‌ی لا اقتضائی است. یعنی اباحه‌ای است که ناشی از مصلحت و مفسده نیست، در احکام شرعیه می‌گویند اگر مصلحت در فعل باشد، مصلحت آن شدید می‌شود واجب و مصلحت ضعیفه مستحب می‌شود، مفسده باشد، مفسده شدید حرام می‌شود و مفسده ضعیفه مکروه می‌شود.

می‌گویند در جایی که نه مصلحت و نه مفسده است اباحه می‌شود، چون نه مصلحت است و نه مفسده اسم آن را اباحه لا اقتضائی می‌گذارند، یعنی اباحه‌ای که در آن مفسده و مصلحت ملحوظ نظر نیست، اما این اباحه‌ای که در «کل شيء لک حلال» است اباحه‌ی اقتضائیه است، چون در نفس اباحه نه در متعلق آن، چون شارع می‌بیند هر جا مردم شک کردند، در حلیت و حرمت، اگر راه برای آنها باز بگذارد و بفرماید حلال است، در خود اباحه و حلیت مصلحت وجود دارد. به تعبیر دیگر در خود اذن مصلحت وجود دارد، اسم این را اباحه‌ی اقتضائیه می‌گذارند.

بین اباحه‌ی لا اقتضائیه و حرمت تنافی وجود دارد. بین اباحه‌ی اقتضائیه و حرمت هم تنافی وجود دارد، اما تنافی کدام بیشتر و کدام کمتر است؟ آنچه مهم این است. از عبارت مرحوم آخوند استفاده می‌شود بین اباحه‌ی لا اقتضائیه تنافی بیشتر است، چون هم در حکم تنافی است و هم در اراده و کراهت تنافی است و هم در مصلحت و مفسده، چون حرمت یعنی مفسده هست، اباحه‌ی لا اقتضائی می‌گوید مفسده است، تناقض در حکم، اراده و ملاک است.

اما در اباحه‌ي اقتضائيه مي‌گوئيم، در متعلق اباحه مفسده نيست، يعني تناقض ملاک در آن نيست. در ملاک در خود مأذون فيه است، بله اما از جهت عملي، اينکه شارع مي‌گويد من به تو اذن مي‌دهم، بين خود اين حکم و آن حرمت واقعيه تناقض است.

بنابراين در اباحه‌ي لا اقتضائيه تنافي بين اباحه و حرمت هست، اما تنافي فقط در مرحله‌ي حکم است، در مرحله ملاک نيست، اما بين اباحه‌ي لا اقتضائيه و حرمت تنافي در مرحله ملاک هم وجود دارد، آنگاه آخوند مي‌فرمايد ما در اینجا مي‌گوئيم تنافي وجود دارد، چون در مأذون فيه اصلاً هيچ بحثي نيست، ممکن است در مأذون فيه مفسده باشد.

در اباحه‌ي لا اقتضائيه مي‌گوئيم در مأذون فيه اصلاً مفسده وجود ندارد، چون اباحه‌ي لا اقتضائيه را معنا کرديم گفتيم لا اقتضائيه يعني اين آب خوردن مفسده و مصلحتي ندارد، اگر گفتيم شرب تنن اباحه‌ي لا اقتضائيه دارد يعني شرب تنن مفسده ندارد، در لوح محفوظ آمده حرام، حرام يعني مفسده دارد، اما اگر گفتيم اين اباحه‌ي اقتضائيه است، اباحه‌ي اقتضائيه ديگر کاري به مأذون فيه نداريم؛ بله، در اباحه‌ي اقتضائيه مي‌گوئيم در خود اذن مصلحت است، اما ملاک حرمت مأذون فيه است، يعني دو موضوع مي‌شود.

«وإن كان الإذن فيه»، اگر چه اذن در اقتحام، «لأجل عدم مصلحة»، فيه يعني در همين اذن، اين اذن لأجل مصلحة در خود اذن اسمش را اباحه‌ي اقتضائيه گذاشتيم، «لا لأجل» شروع مي‌کند به اباحه‌ي لا اقتضائي، «لا لأجل عدم مصلحة أو مفسدة ملزمة في المأذون فيه»، که عدم مفسده و مصلحت در مأذون فيه اسمش اباحه‌ي لا اقتضائيه است.

آنگاه اين سوال مطرح مي‌شود که چرا آخوند مي‌گويد «وإن»، «إن» هميشه یک فرد خفي را مي‌خواهند بگويند، يعني «وإن كان الإذن فيه لأجل عدم مصلحة» در اذن، اين محذورش از آن قسمت دوم که اباحه‌ي لا اقتضائي است کمتر است.

آخوند مي‌فرمايد اینجا محذور وجود دارد. در «كل شيء لك حلال» بين اين حليت و بين آن حرمت واقعي که حالا ما فرض کرديم شرب تنن در واقع حرام است، بين اين دو تا تنافي است، ولي اينکه اين اباحه، اباحه‌ي اقتضائي است و تنافي بين اباحه‌ي اقتضائي و حرمت از تنافي بين اباحه‌ي لا اقتضائي و حرمت کمتر است.

اما تنافي کمتر باعث نمي‌شود اين تنافي وجود نداشته باشد. بالاخره تنافي چه کم و چه زياد، بايد آن را حل کنيم. تا اینجا خلاصه اشکال.

حالا آخوند مي‌فرمايد «فلا محيص»، اين فلا محيص عرض کرديم راه حل اين اشکال که راه حل عمومي از جمع بين حکم واقعي و ظاهري در جميع امارات و در جميع اصول عمليه است. تمام رواياتي که براي ما یک چيزي را يا واجب مي‌کند يا حرام، تمام اصول عمليه‌اي که براي ما یک حکمي را افاده مي‌کند، بين اينها و بين حکم واقعي چگونه مي‌توانيم جمع کنيم.

«فلا محيص في مثله»، محيصي نيست در مثله يعني مثل بعضي از اين اصول، «إلا عن الالتزام بعدم انقذاح الإرادة أو الكراهة» بگوئيم نسبت به آن حرمت واقعيه اراده و کراهت در بعضي از مبادي عاليه، مبادي عاليه را قبلاً نفوس نبي و ائمه معصومين صلوات الله عليه اجمعين معنا کرديم، اینجا هم بگوئيم نسبت به حکم واقعي اراده و کراهت نيست. «كما في المبدأ الأعلى». همان طور که در مبدأ اعلي اراده و کراهت نيست.

بگوئيم اراده نيست يعني شما مي‌خواهيد بگوئيد آن حکم حرمت واقعي انشائي است؟ مي‌فرمايند نه، «لکنّه»، يعني نبود اراده، «لا يوجب الالتزام بعدم كون التكليف الواقعي بفعلي»، موجب نمي‌شود ما ملتزم شويم آن تکليف واقعي در مرحله‌ي انشاء است و به مرحله‌ي فعليت نرسيده است. «بمعني کونه علي صفة»، آن حکم و تکليف واقعي به نحوي است و بر صفتي است که «لو علم به

المكلف لتنجز عليه»، اگر مكلف علم به آن پیدا کند تنجز بر مكلف پیدا می‌کند.

«كسائر التكاليف الفعلية التي تتنجز بسبب القطع بها»، مثل سایر تكالیفی كه بعد از اینکه انسان قطع پیدا كرد تنجز پیدا می‌کند، می‌گوییم پس این فعلی بودن را معنا کنید. می‌فرماید این فعلی بودن یک فعلی بودن معلق است. «وكونه فعلياً إنما يوجب البعث أو الزجر»، موجب بعث یا زجر می‌شود «في النفس النبوية أو الولوية»، الولوية یعنی ائمه (ع) «في ما إذا لم ينقدح فيها الإذن»، هنگامی كه منقدح نشود در این نفوس مبارکه اذن، «لأجل مصلحة فيه»، بخاطر مصلحتی در خود اذن است.

پس مرحوم آخوند می‌فرماید الان «كل شيء لك حلال» ف به شما می‌گوید كه این تثنی حلال است، اما این حلال را اسمش را حكم فعلی منجز می‌گذاریم، اما آن حرمت تثنی در واقع، حكم فعلی است، فعلی یعنی به مرحله‌ی بعث و زجر رسید، اما به بعث و زجر معلق، یعنی حرام است، اما اگر اذن در کنار آن باشد فعلیت آن به همان فعلیت معلقه باقی می‌ماند و منجزه نمی‌شود.

اگر اذن بر خلاف نباشد ما بعث داریم این مثل این است كه یک قانونی در مجلس تصویب می‌کنند، اینکه تصویب کردند مرحله‌ی انشاء می‌شود، می‌آید در دولت، دولت هم بخشنامه می‌کند به ادارات اما یک قیدی می‌زند، اینکه بخشنامه می‌کند با قید می‌شود فعلی، چون بخشنامه كرد به مردم رساند، اما معلق بر یک قیدی است، فعلی معلق می‌شود. حالا این بیانی است كه مرحوم آخوند در جمع بین حكم ظاهري و واقعي دارند.

اختلاف در كلمه «معلق عليه»

آخوند معلق عليه را مختلف بیان كرد، در آن خط بیان كرد «لو علم به المكلف لتنجز». در این خط آخر فرمود «في ما إذا لم ينقدح فيها الإذن». عرض كردیم گویا این يك عدول از آن مطلب است كه ما نمی‌توانیم معلق عليه را علم قرار دهیم، چون اگر علم قرار دهید يك تالی فاسد خیلی مفصلي دارد كه جایش اینجا نیست عرض كنیم.

معلق عليه همان عدم الاذن بر خلاف است، این يك چیز عرفی روشن است، خود شما مثلاً گاهی اوقات می‌خواهید يك دستوري بدهید، تكلیفی را بر گردن کسی قرار دهید، می‌گویید اینکه من شما را تحریک می‌کنم این کار را انجام دهید، اینکه می‌گویم فلان درس را بخوانید، معلق است بر اینکه فلان علم را مثلاً انجام ندهید، اما اگر بخواهید فلان عمل را انجام دهید من باز بعث دارم، لكن آن بعث منجز نیست و غیر منجز است.

این اختلاف در اینجا وجود دارد كه بین معلق عليه‌ها دو تعبیر مرحوم آخوند آورده این دو تعبیر با هم اختلاف دارد.

راه حل مرحوم شيخ

این بیان شروع می‌کنند راه حلی كه شيخ انصاري برای جمع بین حكم واقعي و ظاهري گفته است، مرحوم شيخ برای جمع بین حكم واقعي و ظاهري دو راه حل در رسائل بیان کرده است، يك راه حل این است كه شيخ فرموده آن حكم واقعي در مرحله‌ی انشاء است این حكم ظاهري به مرحله‌ی فعلیت رسیده است.

اشکال مرحوم آخوند

مرحوم آخوند می فرمایند این راه باطل است چون گرفتار دو اشکال بزرگ است:

یک اشکال این است که اگر آن حکم واقعی در مرحله انشاء است، حکم انشایی وجوب امتثال ندارد، حکم از اول کتاب رسائل و هم کفایه جلد دوم گفتیم «انّ المكلف اذا التفت الى حكم فعلي» اگر تکلیف به مرحله فعلیت نرسد، شما علم به آن هم پیدا کنید، علم به انشاء برای شما وجوب امتثال نمی آورد.

«فانقدح بما ذكرنا أنّه لا يلزم الالتزام»، ملتزم شیخ انصاری است. آخوند می فرماید «لا يلزم التزام بعدم كون الحكم الواقعي في مورد الأصول والأمارات فعلياً»، مرحوم شیخ انصاری فرموده حکم واقعی در موردی که اصل و اماره ای وجود دارد در مرحله انشاء است و به مرحله فعلیت نرسیده است.

«كي يشكل تارة»، اگر ما بخواهیم حرف شیخ انصاری را بزیم دو اشکال وجود دارد. «تارةً بعدم لزوم الإتيان حينئذٍ بما قامت الأمانة علي وجوبه»، اگر اماره قائم شد بر وجوب یک فعلی، وقتی اماره قائم می شود بر وجوب یعنی می گوید: «صلاة الجمعة واجبة بالوجوب الانشائي». آنگاه واجب انشایی که واجب الامتثال نیست.

«ضرورة عدم لزوم امتثال الأحكام الإنشائية، ما لم تصرّ فعليّة»، مادامی که مرحله فعلیت نرسیده، فعلیت یعنی «ولم تبلغ مرتبة البعث والزجر»، مادامی که به مرحله بعث و زجر نرسیده باشد، و حال آنکه، «واو» حالیه است. «و لزوم الإتيان به»، یعنی لزوم اتیان، به، یعنی «بما ادي عليه الامارة»، به آنچه اماره برای ما بیان می کند، «مما لا يحتاج إلي مزيد بيان أو إقامة برهان»، نیاز به بیان اضافه یا اقامه برهان ندارد.

این اشکال، حال یکی از طرف شیخ انصاری دفاع می کند، مرحوم آخوند آن دفاع را رد می کند که انشاء آن را فردا عرض می کنیم.

وصلّى الله على محمد وآله الطاهرين